

چشم و نگاه‌های مهربان...

درآمد:

■ نگاهی به خاطرات زنده یاد، ابراهیم اصغرزاده از شهید آوینی

زنده یاد ابراهیم اصغرزاده یکی از جوانان خوش فریحه در عرصه سینمایی ایران بود که در فرصت محدود زندگی حرفه‌ای خود، آثاری خوب بجا گذاشت. آنچه در پی می‌آید نگاهی دارد به چگونگی آشنایی اش با شهید آوینی که حاوی نکات جالبی است که نگاه متفاوت وی را با بسیاری از سینماگران دوران حیات خود نشان می‌دهد.



چشم مهربان و با یک نگاه آرماتی توأم با حسن نیت نگاه می‌کرد و از همه دعوت به کار و همکاری می‌کرد. این برای من همان زمان هم نکته جالبی بود که من تناقض‌هایی بین او و دیگران می‌دیدم. این که دیگران سعی می‌کردند همه چیز و همه کار را در چارچوب اداری و کاملاً بوروکراسی انجام بدهند؛ ولی آقا مرتضی نه! سعی می‌کرد این فضا را همان فضای بسجعی یا شاید جنبه‌ای یا هیبتی نگه دارد و همه را دعوت به این فضای کاری بکند. این تصویری بود که آن زمان برای من شکل گرفت.

می‌توان از سینما یاد گرفت

واقعیت این بود که چون من از اول دوران تحصیلم در دانشگاه به نحوی شاگردی ابراهیم حاتمی‌کیا را کرده بودم، طبیعی بود من هم نگاه مثبتی به آدمی که برای حاتمی‌کیا یک الگو بود داشته باشم. این امر اصلاً ناخودآگاه در من شکل گرفت. یعنی انتخاب آگاهانه من نبود. من می‌دیدم حاتمی‌کیا در هر جایی که از آوینی حرف می‌زد حرف‌های او را سمبل اندیشه‌های ناب می‌داند و خوب، این برای جوان بیست، بیست و یک ساله‌ای که تازه به دانشگاه آمده، یک ویژگی محسوب می‌شد یا اگر دل بستگی ایجاد نمی‌شد، لاقلاً به نحوی بین من و دنیای روحيات آقا مرتضی، وابستگی ایجاد می‌کرد. این همین طور کم و بیش وجود داشت تا سمینار سینمایی پس از انقلاب، که دانشکده ما آن را برگزار کرد.

آن موقع سال دوم یا سوم دانشگاه بودم آن جای که دفعه همه چیز شکست، یعنی آقا مرتضی حرف‌هایی زد که تا آن زمان ما نشنیده بودیم. آن زمان «دوران فیلم «نار و نی» و «نقش عشق» و «هامون» و این فضاها بود و قهوه و چای و سیگار و شطرنج و این جور چیزها. مامی دیدیم، فردی دارد این‌ها را نفیض می‌کند که به تمام مفاهیم روشن فکری، به تمام مفاهیم مدرنیسم، به تمام مفاهیم سینمای کلاسیک آگاه است و آگاهانه دارد همه این‌ها را نفیض می‌کند، آن مقطع، مقطعی بود که یادم هست دوران فیلم‌های پاراجانوف بود. دوران فیلم‌های تارکوفسکی بود. فیلم‌های روشن فکری داشت به حد اعلا می‌رسید که آقا مرتضی یک مرتبه با یک شمشیر از نیام بر کشیده به مقابله با این سینمای روشن فکری رفت.

آن زمان در مقابل این فیلم‌ها «عروس» را مطرح کرد که خیلی هم سروصدا کرد. عده‌ای مفضل به او به خاطر این مجرای بی احترامی کردند؛ ولی آنجا من احساس کردم که سیدمرتضی آوینی در عرصه سینما فهیم است. ما در عرصه سینما آدم‌های تجربی‌ای داریم که به ابزار سینما مسلط‌اند. نسبت به مفاهیم سینما آدم‌های زیبایی شناس داریم. این که بیایند سینما را از منظر اسلام تحلیل نکنند نداشتیم، من این نظر را دارم که آقا مرتضی شاید تنها کسی بود که به‌صورت جدی وارد عرصه سینما شد - حال چه در وجه مستند و چه در وجه داستانی - و از خودش نظری در رابطه با سینما و مردم به جا گذاشت. در پیچه‌ای را باز کرد که برای ما که دوران دانشجویی و تجربه‌های خودمان را می‌گذرانیدیم، افق جدیدی باز کرد؛ اینکه می‌توان سینما را از این منظر نگاه کرد و به قول آقا آوینی فیلم «عروس» می‌تواند فیلمی باشد که در منظر بیننده جای مناسبی داشته باشد؛ در عین حالی که نقدهای بسیار زیادی روی آن شد. البته غیر از عروس، فیلم مهاجر هم خیلی مورد تأکید ایشان بود. روی فیلم نیاز هم خیلی تأکید داشت. فیلم پورا احمد - مجموعه قصه‌های مجید - هم، ولی واقعیت این است که بزرگ‌ترین چیزی که به نظرم برای من به ارمغان گذاشت، این بود که واقعا افق جدیدی را برایم باز کرد؛ اینکه می‌توان از این سینما خیلی چیزها یاد گرفت.

تقریباً جدی برای من و آقا مرتضی بود که رودررو و در اطاق خودش صحبت کردم و مطلبی برایش نوشتم. البته برای مجله سوره آخرین مطلبی بود که نوشتم. چون اصلاً اهل نوشتن نبودم.

دعوتی از همه

تهیه کننده فیلم مهاجر، حوزه هنری بود و یادم هست که یکی از مسئولیت‌های ایشان هم مسئولیت واحد تلویزیونی حوزه هنری بود، استودیوی صدای حوزه، کنار واحد تولید بود و شاید هر روز، همکاران همدیگر را می‌دیدند و سلام علیکی هم داشتند. عمدتاً گفت‌وگوها در حد احوال پرسی بود از فیلم چه خبر؛ چه کار می‌کنید نباید واحد تولید فیلم حوزه فیلم بسازید؛ و همین دعوت‌های معمولی که همه از همدیگر دارند. آقا آوینی هم مستثنی نبود؛ ولی من در واقع در همان جا احساس می‌کردم که آقا مرتضی یک کمی - که چه عرض کنم، خیلی، با دیگران فرق می‌کند، چون در عرصه کار تولیدات یا در هر عرصه‌ای که جنبه تجاری وجود داشته باشد، رقابتی وجود دارد که سالم‌ترین آدم‌ها سعی می‌کنند کارها را خودشان بگیرند و دیگران کمتر بهره‌برند. حالا کار نداریم که بعضی‌ها هم علاقه‌مندند کاری کنند که اصلاً کاری سراغ دیگران نیاید. ولی یادم هست آقا مرتضی برای کار کردن از همه دعوت می‌کرد و به این فکر نمی‌کرد که این شخص چقدر کار بلد است یا اصولاً دست مزدش چه قدر است یا گذشته‌اش چه بوده و آینده‌اش چیست. به نظر همه را با یک

آشنایی با آوینی
سال ۶۸ دانشجوی سینما بودم که آقای حاتمی‌کیا برای بازی در فیلم مهاجر از من دعوت کرد. آن زمان حاتمی‌کیا تازه فیلم دیده‌بان را تمام کرده بود و در واقع اولین فیلم حرفه‌ای او بود. از سید مرتضی آوینی هم، فقط اسمی شنیده بودیم. تا زمانی که برای فیلم مهاجر ما را دعوت کردند. زمان آگرن فیلم دیده‌بان بود که آقا مرتضی برای مصاحبه با ایشان به دفتر آقای حاتمی‌کیا آمد و ایشان هم ما را معرفی کرد به آقا مرتضی که «این‌ها بازیگرهای فیلم من هستند. این نقش فلانی است، این نقش فلانی است...» و مرا هم معرفی کرد به عنوان بازیگر نقش محمود در فیلم مهاجر، فیلم نامه را قبلاً خوانده بود و همه شخصیت‌ها را می‌شناخت. یک مقدار دقت کرد در چهره و لبخندی زد، و بعد به من اشاره کرد که «تو وقتی آمدی دانشگاه به سینما علاقه‌مند شدی یا به سینما علاقه داشتی که آمدی دانشگاه؟» گفت: «کدام یکیش بهتر است؟» گفت: «همون که تو انتخاب کرده‌ای بهتره.» گفت: «من به سینما علاقه داشتم، آمدم دانشگاه» گفت: «خوب، از حالا به تو یک کاری می‌سیاریم» گفت: «چی؟» گفت: «پشت صحنه‌های معمول از این فیلم مهاجر برای ما بنویس. کاری هم به پشت صحنه‌های معمول سینمایی نداشته باش. به عنوان یک بچه‌ای که تو جنگ هم بوده یک پشت صحنه بنویس» گفت: «من اصلاً تا حالا پشت صحنه ننوشته‌ام. اولین کار حرفه‌ای من توی عالم سینما است. و دست به قلمی راجع به این چیزها ندارم، خبرنگاری و کار سینمایی نکرده‌ام.» گفت: «درست می‌شه. تو بنویس.» گفت: «باشه».

اواسط فیلم برداری بود که از همین مجله سوره پیغام آوردند که آقای آوینی با تو کار دارد. رفتم. گفت: «چی شد آن پشت صحنه؟» من تصور نمی‌کردم که آن پیشنهادهای که داده آن قدر جدی است و بعد از این مدت یادش است، که ما را بخواهد و بگوید که خوب، چه کار کرده‌ای. گفت: «باشه می‌نویسم، کارهایی کرده‌ام.» در حالی که نوشته بودم. فقط میدانم شبانه تا ساعت ۳ و نصف شب رفتم و هر چه خاطرات گذشته بود را جمع آوری کردم، در یک مقطع زمانی آن را پرداخت کردم و در هفت، هشت صفحه به او دادم.

باور هم نمی‌کردم که اصلاً پشت صحنه خوبی شده باشد. ولی نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد که بدون ویراستاری خاصی آن را چاپ کردند و در مجله سوره همان زمان چاپ شد. این اولین آشنایی

می‌دیدم حاتمی‌کیا در هر جایی که از آوینی حرف می‌زد حرف‌های او را سمبل اندیشه‌های ناب می‌داند و خوب، این برای جوان بیست، بیست و یک ساله‌ای که تازه به دانشگاه آمده، یک ویژگی محسوب می‌شد یا اگر دل بستگی ایجاد نمی‌شد، لاقلاً به نحوی بین من و دنیای روحيات آقا مرتضی، وابستگی ایجاد می‌کرد.